

واپسین پیام من

به یاد ابوالفضل قاسمی

هموطنان، مردم شریف و دلاور درگز، دوستان و رفقای گرامی روز اول آذر ۱۳۷۲ سالگرد درگذشت ابوالفضل قاسمی است. از آن روز ۲۳ سال میگذرد. ۷۲ سال عمرکرد. اهل علم و عمل بود. تمام عمر شرافتدانه علیه دیکتاتورها، ارتجاع، بیگانگان و بیگانه پرستان مبارزه کرد.

زندگی او از آثار و کتاب های تحقیقی و تاریخی خالی نیست. در مجموع بیش از ۲۰ مجلد در باب: الیگارش و خاندان های حکومتگر در ایران، کتاب هائی چون خاوران گوهر ناشناخته ایران، نادر شیر مرد اتک، از گوماتا تا کودتا، هزار ماه سیاه ...، خاطرات سیاسی و زندان ها به رشته تحریر در آورد.

پدر ما با ورود متفقین به ایران، علیه دخالت بیگانگان در ایران پای به میدان مبارزات سیاسی گذارد. از سن ۲۳ سالگی در زندان های به غل و زنجیر کشیده شد و از زادگاه خود تبعید گردید. در کنار مصدق قرار گرفت و تا آخر در صف مبارزان نهضت ملی جانفشانی کرد. در کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برادر کوچک او ایوب قاسمی در راه پر نشیب و فراز آزادی و استقلال ایران تیرباران شد. بارها و سالها در زمان شاه به زندان افتاد و از کار بیکار گردید.



در دوران پر آشوب انقلاب در مقام حساس دبیر کلی حزب ایران (سوسیال - دمکرات)، عضویت در شورای مرکزی و هیت اجرائی (جناح رادیکال) جبهه ملی ایران با شجاعت و بی پروا از مخاطرات در راه، با جمهوری اسلامی و خمینی و ولایت فقیه مقابله و مبارزه کرد. او ملی گرا، سوسیالیست و دموکرات بود. در وصیت نامه خود تحت عنوان "واپسین پیام من" درباره ناسیونالیسم چنین می نویسد: "ناسیونالیسم آن عقیده است که دور از خاک پرستی و قهرمان و نابغه پرستی و نژاد گرای باشد. این ناسیونالیسم بر پایه انسان گرایی، عدم هرگونه تبعیض دینی و نژادی می باشد. این حق طبیعی هر ملت است که از هویت، تمدن، فرهنگ و گنجینه های فکری و تاریخی خود پاسداری کند. دکتر مصدق مظهر این نوع ناسیونالیسم می بود. یک ملت مستقل نمیتواند با فقر و ظلم باقی بماند. ظلم را دمکراسی از بین میبرد، و اما نه دموکراسی عوام و هو و جنجال یا دموکراسی مبتنی بر پایه

های ارتجاع گرایی، واپس گرایی و منارشی، و فرد گرایی و الیگارشی. درمان فقر در یک جامعه سوسیالیسم است. سوسیالیسم از نظر ما جنبه اقتصادی دارد. با این دکتترین می‌توان بهره کشی انسان از انسان را از بین برد و زنجیرهای فقر و بردگی اقتصادی را از دست و پای محرومین گشود. باید بدانیم ناسیونالیسم و دموکراسی و سوسیالیسم لازم و ملزومند، بدون یکی آن دو ناقصند و نمی‌توانند در جامعه رفاه و استقلال و آزادی پدید آورند.

وقتی بعد از انقلاب با بیش از ۸۰ درصد آرا از زادگاه خود، شهرستان درگز وکیل مجلس شد در دل دشمنانش از خطر تشکیل فراکسیون ملی در مجلس ترس افتاد.

از ۱۲ نماینده دوره اول انتخابات، او تنها کسی بود که زیر فرمان خمینی نرفت و در مصاحبه های خود در مطبوعات علنا با گروگانگیری مخالفت و از استقلال و آزادی دفاع کرد.

از نخستین کسان نهضت ملی بود که توسط رژیم جمهوری اسلامی دستگیر شد. بعد از ماهها بی خبری بالاخره محاکمه و محکوم به اعدام گردید. اما در اثر دخالت مراجع بین المللی و شخصیت‌های مترقی و روشنفکران و احزاب سیاسی پیشرو اروپا حکم اعدام به حبس ابد تقلیل پیدا کرد.



در زندان، همه شکنجه های جسمی و روحی را تحمل کرد و خم به ابرو نیاورد، نه مصاحبه ای در تائید رژیم و نه توبه، برعکس در آرمان های خود با برجا ماند. بر سرقولی که به مردم زادگاه خود درگز داده بود کوتا نیامد. در "واپسین پیام من" در این مورد می نویسد "مردم درگز، زادگاه من، حق بزرگی به گردن ما و ملت ایران دارند، برای اینکه پیوسته در هر بحران حامی ملت و من و عقاید بوده اند، شما دوستان و فرزندانم هرگز این مرز و بوم را فراموش نکنید. این مردم در طول فعالیتها بهترین جوانان و مردان را در راه ملی گرایی، میهن دوستی و آزادی و مبارزه با فئودالیسم و منارشیسم و امپریالیسم و کمونیسم از دست داده اند. من همیشه آرزو داشتم پیش از برادرانم شهید ایوب قاسمی و شهید مرتضی قاسمی و شجاع ترین مردان شهید علی محمد باقرزاده، شهیدحیدر سلامت و شهید سید جعفر سجادی توفیق شهادت می‌یافتم، ولی با این که (در زندان) با گرفتن وصیت نامه در آستانه مرگ بودم این توفیق حاصل نشد. مردم درگز نباید خون اینان را فراموش کنند. باید انتقام آنان را از مسببین

و ما شریں اصلی بگیریند.

کسانیکه در زندان با او هم بند بودند بارها از مردانگی و روحیه بالای او سخن گفته و نوشته اند. در "واپسین پیام من" خطاب به همسر و خویشان و فرزندان چنین می نگارد: "اما شما همسر و فرزندان و خویشان من از مالی و منال دنیا چیز قابلی برای شما نگذاشتم. همسر من در طول تمام مبارزات همسنگر من بود، او تنها همسر من نبود، مادر من و خواهر من و برادر من بوده است، همواره او را عزیز بدارید. من هیچ چیز را به شما تحمیل نمیکنم ولی راهی که نشان دادم بروید روحم را شاد کرده اید."

همه این فشار باعث شد در زندان چند بار سخته کند. بعد از نزدیک به هفت سال زندانی برای اینکه در زندان نمیرد او را رها کردند.

هرگز به اندیشه گریز از کشور نیفتاد. میگفت در ایران می مانم و تا جان دارم با این رژیم مبارزه میکنم.

علیرغم بیماری شدید قلبی از مبارزه و نوشتن و گفتن و جمع کردن آزادیخواهان شکست خورده و تار و مار شده دست برد نداشت. منزل ما، چون گذشته محل دید و بازدید مخالفان، به ویژه جوانان مبارز شد.



او باید اول هر ماه خود را به مقامات شکنجه گر نظام جمهوری اسلامی معرفی میکرد. چندی پس از آزادی، در اول آذر ۱۳۷۲ که از یکی از همان کمیته های امنیتی به خانه بازمی گشت در اتوبوس دچار سخته قلبی آخرشد و در روی دست مردم جان سپرد.

درباره ی مراسم بعد از مرگش می نویسد "دین برای تهذیب اخلاق و بالا بردن عواطف انسانی و اخلاقیست، از اینرو باید همواره از سیاست دور باشد." ... خدا پرستی که در آن سلاخی، آدمکشی، مردم فریبی، واپس گرایی، انسان زدائی، ثبات طلبی، نادانی گرایی، سنگ گرایی فرمانروا باشد را مردود می شمارم؛ از این رو از همسر، فرزندان، خویشان و دوستان سیاسی می طلبم به یاد من آیین هائی برگزار نکنید که از آن یک قطره آب به آسیاب ارتجاع ریخته باشد. در خانه خودم فقط یک یادبودی دور از ارتجاع گرایی برپا دارید و با خواندن این "واپسین پیام" به پایان ببرید. از آن به بعد باید لباس سیاه از خود دور کنید به کسوت عادی درآئید."

ما چنین کردیم و به ویژه در مراسمی که چند روز پس از مرگش در

پاریس به این مناسبت برگزار شد با این که هنوز از “واپسین پیام من” خبر نداشتیم، (زیرا آن را فقط چند سال پیش در میان یکی از کتاب‌هایش پیدا کردیم) دوستانش سخن گفتند و با موسیقی آغاز و پایان یافت.

زنده باد ملت، جاوید باد ایران؛

زنده باد استقلال، آزادی، دموکراسی؛

نابود باد جمهوری اسلامی؛

فرزندان، خانواده های قاسمی و وابسته و دوستان؛